خاطره‏هاى ماندگار

سيّد رضى

هنوز يك قرن از غيبت خورشيد پرفروغ آسمان ولايت و امامت، حضرت مهدى (عج)، نگذشته بود كه ستاره‏اى فروزان در افق بغداد درخشيدن گرفت و نور اميدى بر دل مشتاقان و منتظران تاباند.

سيد رضى، در سال 359 ه . ق، در محله شيعه نشين بغداد، در خانه‏اى معطر از ايمان و اخلاق و علم و عمل، ديده به جهان گشود و نام زيباى «محمد» زينت بخش او گرديد. «محمد» كه بعدها به «شريف رضى» و «سيد رضى» مشهور شد، از خاندانى برخاست كه از بزرگان دين و عالمان و عابدان و زاهدان روزگار بودند. پدر و مادر ايشان هر دو از سادات علوى و از نوادگان سيدالشهداء (عليه‏السلام) بودند.

در محضر علم و معرفت

سيد رضى از همان اوان كودكى، با اشتياق فراوان به تحصيل و فراگيرى علوم روى آورد. وى علاوه بر جدّيت و پشتكار، از نبوغى ذاتى برخوردار بود كه به پيشرفت علمى و ادبى او سرعت بخشيد.

در قرن چهار و پنج هجرى تا حدودى تفرقه‏ها و تنش‏هاى مذهبى، از بين رفته بود و دو فرقه بزرگ تشيع و تسنن، در جوى مسالمت‏آميز، زندگى مى‏كردند. سيد رضى از اين فرصت استثنايى بهره‏هاى فراوان برد و علوم مختلف مانند قرائت قرآن، صرف و نحو، حديث و كلام، بلاغت، فقه، اصول، تفسير و فنون شعر و... را آموخت.

عده‏اى از دانشمندان نام‏آورى كه سيد رضى نزد آنان به كسب دانش پرداخته، عبارتند از:

1- ابواسحاق ابراهيم‏بن‏احمد طبرى

2- ابوعلى فارسى

3- ابوسعيد سيرافى

4- قاضى عبدالجبار بغدادى

5- عبدالرحيم بن نباته

6- ابومحمد عبدالله بن محمد اسدى اكفانى

7- ابوالفتوح عثمان بن جنّى

8- ابوالحسن على بن عيسى

9- ابوحفص عمر بن ابراهيم بن احمد الكنانى

10- ابوالقاسم عيسى بن على بن عيسى بن داود بن جرّاح

11- ابوعبدالله مرزبانى

12- ابوبكر محمدبن موسى خوارزمى

13- ابومحمد هارون تلعكبرى

14- ابوعبدالله محمدبن محمدبن نعمان، مشهور به شيخ مفيد.

در شماره گذشته، درباره خواب عجيب شيخ مفيد و تأويل سرنوشت ساز آن، براى سيد رضى و سيد مرتضى سخن گفتيم.1

اولين دانشگاه

شريف رضى جوانمردى درد آشنا بود. او نيش حسادت و شماتت را بر عزلت و رهبانيت ترجيح مى‏داد و در ميدان خدمت كمر همت مى‏بست و يك تنه مسؤوليت‏هاى سنگين و دشوار اجتماعى را بر عهده مى‏گرفت.

سيد بزرگوار در كنار كارهاى بس سنگين نقابت و ديوان مظالم و... همواره به فكر تحصيل طلاب بود. از اين رو، در پى طرحى نو، به منظور بالا بردن سطح معلومات شاگردان افتاد كه نتيجه انديشه‏اش ايجاد دانشگاه شبانه روزى شد كه تا آن روز سابقه نداشت. او با آن كه تمكن مالى چندانى نداشت، مع الوصف، وقتى ديد گروهى از طلاب در ملازمت او هستند، خانه‏اى تهيه كرد و آن را به صورت مدرسه جهت شاگردان خود درآورد و نامش را «دارالعلم» نهاد و تمامى نيازمندى‏هاى طلاب را براى آن‏ها فراهم كرد. سيد رضى براى دارالعلم، كتابخانه و خزانه‏اى با كليه وسايل و لوازم فراهم كرد.

اين نكته قابل توجه است كه تأسيس دارالعلم سيد رضى، ده‏ها سال پيش از تأسيس مدرسه نظاميه بغداد بود كه با بودجه هنگفت دولتى از سوى خواجه نظام الملك طوسى صورت گرفت. او تقريباً حدود هشتاد سال، بعد از سيدرضى، به اين كار اقدام ورزيد.

جلوه‏هاى تربيتى

سيد رضى مردى خود ساخته و پيراسته بود و شخصيت و عظمت افراد را در ارزش‏هاى والاى انسانى و معنويات مى‏ديد. از اين رو، در تمامى عمرش، همواره ميانه‏روى را پيشه خود ساخت؛ چرا كه با روح قناعت در غناى حقيقى به سر مى‏برد. وى هيچ گاه دست طمع به سوى ديگران دراز نكرد. به همين سبب، علو همّت و مناعت طبع شريف رضى، زبانزد خاص و عام گشته بود. در مورد خصوصيات اخلاقى سيد رضى، قضاياى زيادى نقل شده است كه به يكى از آن‏ها اكتفا مى‏كنيم.

از ابى محمد مهلبى، وزير بهاءالدوله، نقل كردند كه مى‏گفت:

روزى به من خبر رسيد، خداوند به سيد رضى پسرى عنايت كرده است. فرصت را غنيمت شمردم و خواستم به بهانه اين مولود صله‏اى به سيد رضى بدهم. به غلامان دستور دادم طبقى حاضر كردند و دو هزار دينار بر طبق گذاشتم و به رسم چشم روشنى و هديه، برايش فرستادم. سيد قبول نكرده و پيغام داده بود كه لابد وزير مى‏دانند و اگر مطلع نيستند، بدانند كه من از كسى صله قبول نمى‏كنم.

به اميد اين كه اصرارم ثمر بخشد، دوباره طبق پر سيم و زر را فرستادم و گفتم: اين هديه ناچيز را قبول بفرماييد و به قابله‏ها بدهيد. او آن‏ها را دوباره پس فرستاد و جواب داد: قابله‏ها غريبه نيستند و رسم ما بر اين نيست كه بيگانگان به خانه ما رفت و آمد داشته باشند. آن‏ها از بستگان خودمان مى‏باشند و چيزى هم نمى‏پذيرند.

براى بار سوم طبق را فرستادم و گفتم: حال كه خود قبول نمى‏كنيد، بين طلبه‏هايى كه پيش شما درس مى‏خوانند، تقسيم كنيد. چون طبق را نزد استاد بردند، در حضور طلبه‏ها فرمود: طلبه‏ها خودشان حاضرند. بعد رو كرد به شاگردان و گفت: هر كس به اين پول‏ها محتاج است، بردارد. در اين هنگام، يكى از طلبه‏ها برخاست. دينارى (طلا) برداشت و قسمتى از آن را قيچى كرد و بقيه را سرجايش گذاشت. طلبه‏هاى ديگر هم چيزى برنداشتند.

شريف رضى از آن طلبه پرسيد: براى چه اين مقدار برداشتى؟ وى گفت: شب گذشته، هنگام مطالعه، روغن چراغ تمام شد. خادم نبود كه از انبار مدرسه روغن بدهد. از فلان بقال مقدارى روغن چراغ نسيه كردم. حالا اين قطعه طلا را برداشتم تا قرض خود را اداء كنم!

سيد رضى تا اين سخن بشنيد، دستور داد به عدد طلاب كليد ساختند تا هر كس چيزى لازم داشت، كليد انبار را همراه داشته باشد.

قطره‏اى از درياى بيكران

سيد رضى در دوران جوانى به تفسير و توضيح آيات الهى روى آورد. عشق و علاقه وى به قرآن، از همان اوايل كودكى، آغاز شد؛ چنانكه بعد از يادگيرى، انس دائم و رابطه هميشگى با قرآن برقرار كرد. او همواره با زمزمه كلام الهى، آينه دل را جلا مى‏بخشيد. سيد رضى محو در جمال تابناك آيات الهى، دست به قلم برد تا قطره‏اى از درياى بيكران تعاليمش را بر صفحه روزگار جارى سازد. ثمره اين تلاش، سه گنجينه گران سنگى بود كه براى نسل‏هاى آينده به يادگار گذاشت، كه عبارتند از:

1- تلخيص البيان عن مجازات القرآن

2- حقايق التأويل فى متشابه التنزيل

3- معانى القرآن

وى مى‏بايست از فضاى آزاد به وجود آمده كمال استفاده را مى‏برد و با شناساندن اصالت شيعه، اسلام واقعى را به جهانيان معرفى مى‏كرد. سيد رضى به خوبى مى‏دانست كه رسالت بدون امامت ناقص است و شهر علم پيامبر (صلى‏الله‏عليه‏وآله)، بدون وجود على (عليه‏السلام) شهرى بى دروازه مى‏ماند و بدون معصوم قرآن بدون مفسّر خواهد بود. وى با اين تفكّر الهى، كار بزرگى را آغازيد. همان كارى كه ثمره شيرينش، در كلام بلند مولا على (عليه‏السلام) به بار نشست و كتاب هميشه جاويد نهج البلاغه را به ارمغان آورد. در حقيقت، او اولين عالمى است كه كلمات و خطبه‏هاى سراسر بلاغت اميرمؤمنان على (عليه‏السلام) را گردآورى و تدوين كرد.

غروب نابه‏هنگام

آن روز شهر بغداد در تب و تاب و هيجان بود. نگاه‏هاى نگران و معنادار مردم حاكى از اضطرابى بود كه درونشان چنگ انداخته، و بى قرارشان مى‏كرد. اتفاق تلخ و ناگوارى در پى وقوع بود كه كسى نمى‏خواست و نمى‏توانست باور كند. هرگز به ذهن كسى نمى‏رسيد كه به اين زودى شاهد چنين حادثه غم‏انگيز و جانسوزى خواهد شد... .

اما هر چه بود تمام شده بود و ديگر گريزى جز پذيرفتن نبود. هر كس به ديگران مى‏رسيد، آرام و ناباورانه مى‏گفت: شريف رضى درگذشت؛ «انّا لله و انا اليه راجعون».

تلخيص از كتاب گلشن ابرار با تصرّف

پى‏نوشت‏ها

1- ر.ك: شميم ياس، شماره 11، ص 14.